

## پارس، کانون اصلی پایداری و پشتوانه تداوم اندیشه سیاسی ایران شهری در دوره اسلامی

محمودرضا کوهکن\*

۱- استادیار دانشگاه پیام نور اصفهان، اصفهان، ایران.

### چکیده

با فروپاشی امپراتوری ساسانی، بسیاری از مبانی نظری اندیشه سیاسی ایران شهری با چالش جدی مواجه شد. نظام فکری اعراب مهاجم به هیچ روی با سنت‌های سیاسی و آداب ملک‌داری ساسانیان سازگاری نداشت. پیشینه قومی و قبیله‌ای و اینک آموزه‌های اسلامی، فرهنگ سیاسی اعراب را از خصایصی برخوردار می‌نمود که آنان را از پذیرش مفاهیم سیاسی ایرانیان دور می‌ساخت. اما فتح ایران به دست اعراب و از میان رفتن وحدت سیاسی و سازمان دولتی ساسانیان به معنی نابود شدن اندیشه قوام یافته منسجم ایرانیان در حوزه سیاست و ملک‌داری نبود؛ بلکه این نظام فکری از طریق مبادی فرهنگی و با تلاش بخش‌های مختلف مردم در جریان بود. در این میان ایالت پارس به جهت نقشی که در تبیین و بازتولید مفاهیم و مبانی نظری اندیشه سیاسی ایران شهری ایفا نمود، اهمیتی بسزا دارد و این به دلیل موقعیتی بود که سرزمین مزکور در تاریخ و خاطره جمعی ایرانیان داشت. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند که ماندگاری آیین زرتشت، روحانیت زرتشتی، اشراف و خاندان‌های بزرگ پارسی در این بخش از ایران زمین، موقعیت ممتازی را برای پویایی و بازآفرینی اندیشه ایرانی بدان بخشید.

روش پژوهش در این تحقیق به صورت توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است.

**واژه‌های کلیدی:** ایران شهر، پارس، ساسانیان، اندیشه سیاسی.

## مقدمه

«ایران شهر» به عنوان وطن ایرانیان تجلی گاه ارزش‌ها و آرمان‌های اقوام ایرانی است. مطالعه در چارچوب جغرافیایی یا فرهنگی ایران شهر می‌تواند ما را با مجموعه‌ای از افکار، باورها، اندیشه‌ها و عملکردهایی مواجه سازد که از چشم اندازه‌های اسطوره‌ای این ملت نشأت گرفته و در اعصار تاریخی قوام یافته است. کلیت این نظام فکری به اعتبار محل نضج و تبلور آن با نام «اندیشه ایران شهری» شناخته می‌شود، ولی بخشی از آن که آشکارا به مبحث سیاست و سیاست ورزی می‌پردازد به «اندیشه سیاسی ایران شهری» تعبیر می‌گردد. اندیشه ایران شهری یک نظام فکری به هم بسته‌ای است که دیدگاه‌های انسان ایرانی را نسبت به همه عوالم هستی بیان می‌کند، در حالی که اندیشه سیاسی ایران شهری صرفاً بازتاب دهنده آرای ایرانیان در حوزه سیاست، فرمانروایی و ملک داری است. از این رو کنکاش در اسطوره‌های ایرانی به عنوان خاستگاه اولیه بروز و بالندگی آن، آموزه‌های مزدایی و ظهور اندیشه‌های نوین زرتشتی به منزله اصلی ترین جریان اثرگذار بر این دستگاه فکری و سیر حوادث تاریخی ایران زمین از زمانی که با تشکیل سلسله‌های فرمانروایی نخستین سازمان یابی حکومتی بوجود آمد، ضرورت می‌یابد. به نظر می‌رسد که ساختار مطلوب فرمانروایی و حاکمیت در ایران باستان البته با تکیه بر قابلیت‌های جغرافیایی و تجارب ملک داری منتج به «نظریه شاهی» می‌گردد که به صورت اصلی ترین محور اندیشه سیاسی ایران شهری مطرح است. این الگوی حاکمیتی که از آن با نام نظام شاهی یا شاهنشاهی یاد می‌شود، محصول نگرش‌ها، باورها و خواست جمعی ایرانیان است که در طول تاریخ تکامل یافته و به یکی از عناصر هویت سیاسی ایشان بدل گردیده است. بنیادی ترین تحولی که این نظام سیاسی در فرایند تکاملی خود با آن مواجه گشت، ارتباطی است که با نهاد دین و به طور مشخص با آموزه‌های زرتشتی می‌یابد. پیوند دین و سیاست رابطه تنگاتنگی میان این دو مقوله به وجود آورد که از آن به نظریه همزاد پنداری دین و شهریاری

تعبیر می‌شود. بدین ترتیب آیین زرتشت به منبع عمده تغذیه و پشتوانه نظری نظام سیاسی بدل شد و نهاد حاکمیتی هم به صورت حامی اصلی دین درآمد. در این فرایند سیاست سرشتی قدسی و الهی یافته و شاه به عنوان نماینده و کارگزار اهورامزدا با مجموعه‌ای از بایسته‌ها و صفات منحصر به فرد از دیگر آحاد جامعه امتیاز می‌یابد. شاه که در رأس امور جامعه قرار داشته و مافوق همه طبقات و گروه‌های اجتماعی به شمار می‌رود و وظیفه برقراری نظم، عدالت و سامان دهی جامعه را برعهده می‌گیرد؛ لذا نظم سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی سخت به کارکردهای نهاد شاهی بستگی داشت. به طور مسلم در عرصه تاریخی نخستین هسته‌های نظام شاهی در ایران را مادها بوجود آوردند، ولی این هخامنشیان بودند که با ایجاد یک امپراتوری وسیع، آن را به صورت یک نظام جهان داری نوین به جهانیان عرضه کردند. کاربرد مفاهیمی چون شاه بزرگ، شاه شاهان و شاه کشورها در این دوره نشان دهنده الگویی است که ایشان برای برقراری نظم جهانی در نظر داشته‌اند. با استیلای اسکندر مقدونی و رواج اندیشه‌های یونانی و آن گاه پیدایی عصر دشخدایی و پراکنده شاهی در زمان اشکانیان، دستگاه فکری ایرانی با چالش مواجه گردید. اما با برآمدن ساسانیان روح جدیدی در کالبد نظام شاهنشاهی و تفکر سیاسی ایرانی دمیده شد. تمرکز سیاسی با پشتوانه دستگاه دینی زرتشتی، عصر ساسانیان را به یکی از مهمترین ادوار تاریخ ایران در روند تکامل اندیشه سیاسی ایران شهری تبدیل نموده که الگوی حکومتی برآمده از آن در دوره اسلامی نیز مورد توجه و بازبایی قرار گرفت.

بدین ترتیب با بررسی و مطالعه تاریخ ایران در سده‌های نخستین اسلامی متوجه می‌شویم که گرچه با ورود اعراب وحدت و یکپارچگی سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی از میان رفت، ولی دستگاه فکری ایرانی به دلیل دیرینگی و انسجام نظری توانست به حیات خود ادامه داده و در فرصت مناسب به بازتولید خود پردازد. با این وجود روند بازبایی اندیشه سیاسی ایران شهری محدود به مکان جغرافیایی خاص، مقطعی مشخص در تاریخ ایران دوره اسلامی و یا مختص به فرد یا گروه معینی نیست، بلکه فرایندی است که در بستری جغرافیایی با نام ایران و از همان آغازین سال‌های فروپاشی شاهنشاهی ساسانی شکل گرفته و همه اقشار و طیف‌ها در آن به ایفای نقش پرداخته‌اند. البته منظور ارائه طریقی که در آن همه عناصر به یک اندازه اثر گذار بوده باشند نیست، بلکه چنان که خواهیم دید، عواملی چون وضعیت جغرافیایی مناطق،

حیات تاریخی، قابلیت‌های حفظ پیوند با گذشته باستانی، چگونگی فتح و ارتباط با خلافت در کیفیت نسبی این فرایند مؤثر بوده‌اند. با مطالعه و بررسی در ماهیت هر یک از عوامل مذکور می‌توان دریافت که موضع جغرافیایی نقاط مختلف ایران در چگونگی تداوم و تحول اندیشه ایران شهری نقش بسزایی داشته و به صورت یک عنصر محوری و بنیادین مطرح می‌گردد. شرایط جغرافیایی هر محل به طرز قابل ملاحظه‌ای می‌توانست در پیدایی حیات تاریخی و سیاسی هر منطقه، امکان حفظ و تداوم پیوند با باورهای ایران پیش از اسلام و نیز کمیت و کیفیت نتایج مترتب بر فتوحات اعراب دخیل باشد. سوال‌های اساسی که در این جا مطرح می‌شود این است که ایالت پارس چه نقشی در بقا و پایداری نظام فکری ایرانیان داشته است؟ چه عناصری از جامعه بیشترین نقش را بر عهده داشته‌اند؟ و بیشترین بازخورد آن در کدام دوره از حاکمیت ایران دوره اسلامی بوده است؟ به نظر می‌رسد ایالت فارس که هخامنشیان و ساسانیان برای قرن‌ها از آن جا بر ایران زمین و ممالک تابع فرمان می‌راندند در دوره اسلامی به کانونی برای هم‌گرایی علاقمندان به فرهنگ و تمدن ایرانی اعم از خاندان‌های قدیم، اشراف، روحانیون زرتشتی، فرماندهان نظامی، دیوان سالاران و دهقانان بلند مرتبه تبدیل شد. وجود چنین شرایطی به این سرزمین امکان داد تا بیش از دیگر نقاط قادر به حفظ و بازتولید سنت‌های سیاسی ایران باشد.

رویکرد نقادانه به تاریخ تحولات اندیشه سیاسی در ایران از سابقه چندانی برخوردار نیست. پیش‌گامان این مسیر پژوهش‌گران غربی هستند که با اوج گرفتن مطالعات ایران‌شناسی در قرن بیستم، زوایایی از مبانی نظری تاریخ تفکر سیاسی در ایران را مورد تحقیق و بررسی قرار داده‌اند. در این میان آثار کسانی چون ولفگانگ کناوت، ساموئیل کندی ادی، آرتور کریستن سن، آن لمبتون و پاتریشیا کرون از اهمیت شایانی برخوردارند. در ایران نیز مهرداد بهار، فتح‌الله مجتبیایی، فرهنگ رجایی، حاتم قادری، جواد طباطبایی، محمد رضایی راد و تقی رستم‌وندی پژوهش‌هایی در این رابطه انجام داده‌اند. در تحقیق حاضر علاوه بر تأکید بر زوایای تاریخی موضوع تا جنبه‌های نظری آن به خاطر این که نگاهی محلی و منطقه‌ای به مبحث شده است از نمونه‌های پیشین متمایز است.

## ساسانیان و تبلور اندیشه سیاسی ایران شهری

با ظهور شاهنشاهی ساسانی، فرهنگ سیاسی ایران دچار دگرگونی ژرفی شد. ایشان موفق شدند بنیان‌های نظری اندیشه سیاسی ایران شهری را به نحو چشم‌گیری عملی سازند. پیریزی یک دستگاه قدرتمند حکومت مرکزی، تبدیل آیین زرتشتی به دین رسمی کشور و تحقق آرمان یگانگی دین و دولت، تثبیت مقام و جایگاه الهی پادشاه و ارائه الگویی کامل از الزامات و کارکردهای نهاد شاهی از مهمترین دستاوردهای ساسانیان به شمار می‌رود. هم‌چنین فرمانروایان ساسانی نقش عمده‌ای در تکوین هویت ملی با تکیه بر عناصر فرهنگی ایرانی و از طریق تبیین مفهوم ایران و ایران‌شهر ایفا کردند. نولی در این رابطه می‌نویسد: «مفهوم ایران به عنوان یک تفکر سیاسی و مذهبی عملاً در قرن سوم میلادی پدیدار شد، در عهد ساسانیان اشاعه یافت و بعد از انقراض امپراتوری آنان نیز جزء اصلی میراث باستانی گردید» (نولی<sup>۱</sup>، ۱۳۸۹: ۱۸۳). اینوستراتنسف بر همین باور است و می‌گوید بر خلاف هخامنشیان که به فرهنگ سامی تمایل داشتند و یا اشکانیان که متأثر از فرهنگ یونانی بودند، ساسانیان غالباً دین و فرهنگ ایرانی را ترویج نموده و بر عناصر ایرانی تأکید داشتند (اینوستراتنسف، ۱۳۵۱: ۹).

موجودیت سیاسی شاهنشاهی ساسانی از لحاظ تئوریک بر مخالفت با حاکمیت اشکانیان و بازگرداندن پادشاهی به سامان پیش از آن استوار بود. بر همین اساس تلاش می‌کردند تا کشور را از آسیب دشخدایی رهایی‌بخش و یک‌خدایی را استوار گردانند. «اردشیر پس از آن که بسیار کارزار و کشتار با سرخدایان ایران شهر کرد، اندیشناک بود که مگر از پروردگار در سرنوشت من نیست که ایران شهر را به یک پادشاهی بشاید سامان دادن». (کارنامه اردشیر، ۱۳۶۹: ۲۰۸) حمزه اصفهانی تفسیر جالبی از تلاش اردشیر در این راستا دارد: «اردشیر تاج شاهی بر سر نهاد و به امور مملکت داری پرداخت، اما مشاهده کرد در اطراف وی پادشاهان بسیاری هستند و هر یک را سرزمینی کم‌اهمیت و کوچک است و رعایای آن‌ها بار سنگین مخارج حکومت ایشان را بر دوش دارند، و نیز ملاحظه کرد که مردمان این ممالک با اشتراک در اصل دین، با یکدیگر اختلاف دارند و چنین نتیجه گرفت که اتحاد در دین جز از راه مهربانی و الفتی که قبلاً داشتند، امکان نمی‌پذیرد». (حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۴-۴۳) البته پیدایی

تمرکز و وحدت در شاهنشاهی ساسانی و ارتقای آیین زرتشت به جایگاه دین رسمی کشور زمان بر بود و در ایام پادشاهان بعدی ساسانی تحقق یافت.

در زمینه مذهبی می‌دانیم که اردشیر خود از خانواده شاه - روحانی برآمده بود و پرستاری معبد آناهیتا را بر عهده داشت. بنابر این او وارث مفهومی دینی از قدرت محسوب می‌شد و طبیعی می‌نمود که برای احیای عظمت گذشته‌های دور به دین متوسل شود. اقدامات اولیه او نیز در راستای سامان دهی اوضاع دینی کشور صورت پذیرفت. بنابر دینکرت وی به یکی از هیربذان به نام تنسر (توسر) فرمان داد تا قطعات پراکنده اوستا را جمع آوری و به تنظیم و تفسیر آن پردازد (لوکونین، ۱۳۷۲: ۶۷). پی‌گیری این روند و برخوردار ساختن آیین زرتشتی از نظامی که قادر به رسیدن به جایگاه یگانه دین رسمی کشور باشد را روحانی با نفوذ دیگری به نام کرتیر بر عهده گرفت.<sup>۱</sup> در نامه تنسر آمده است: «بعد از دارا ملوک الطوائف هر یک برای خویش آتشگاه ساخته و آن همه بدعت که بی فرمان شاهان قدیم نهادند، شهنشاه باطل گردانید و... با مواضع اول نقل فرمود» (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۶۸). در داستان تعقیب و گریز اردوان و اردشیر نیز «فره ی ایزدی» که همان لطف و عنایت ویژه الهی است و به شکل بره (قوچ، میش) تجسم یافته بود به اردشیر می‌پیوندد و این نشانه روی گرداندن حمایت‌های دینی از اردوان و روی آوردن به اردشیر است. در نقش بر جسته‌های ساسانی نیز مفهوم دینی قدرت پادشاهان به خوبی نمایان است. دودمان ساسانی که از خطه پارس (اصطخر) که مدت‌ها تصور می‌شد پایتخت کیانیان بوده است، برخاسته بودند میراث دار مفهومی کهن از دین، سلطنت و نمادهای آن‌ها بودند. لذا در تصاویر نقش رجب، نقش رستم، فیروز آباد و بیشاپور اهورامزدا به شکل انسانی تجسم یافته است که تاج و افسر شاهی را به اردشیر و شاپور می‌بخشد. بدین ترتیب اردشیر قدرت نظامی، اداری و مذهبی را به صورت واحد در دست خود داشت. وی با بنیان قوانین جدید و اصلاحاتی که در ساختار اداری بوجود آورد آیین پادشاهی نوینی را پی‌افکنند. دینوری می‌نویسد: «اردشیر آیین پادشاهان را تکمیل و مراتب و منصب‌ها را تعیین کرد و در کردار و رفتار خود منتهای دقت را به کاربرد تا جایی که به هر کار کوچک و بزرگ شخصا

۱- برخی تنسر و کرتیر را یک شخص می‌دانند. (لوکونین، ۱۳۷۲: ۱۳۴)

رسیدگی می‌کرد و هر چیزی را در محلی که مناسب و شایسته آن بود قرار داد و پیمانی که با نام او معروف است جهت عمل پادشاهان و آیین پادشاهی نگاشت» (دینوری، ۱۳۸۱: ۹-۴۸). با این وجود تمرکز قدرت در یک ساختار حاکمیتی با ریاست عالی پادشاه، ارتقای آیین زرتشت به عنوان تنها دین رسمی کشور و پیوند آن با نهاد قدرت، تثبیت مشروعیت الهی برای فرمان‌روایی و نیز ارائه‌ی الگویی جدید از وطن‌سازی و هویت ملی، ساختار سیاسی ایران در عصر ساسانی و در رأس آن نهاد شهریاری را از خصوصیات و کار ویژه‌های منحصر به فردی برخوردار ساخت که به صورت ممیزه اصلی نظام حاکمیتی در ایران شناخته شده و برای قرن‌ها پایدار مانده است.

### پارس یکی از کانون‌های پایداری اندیشه سیاسی ایران شهری

سقوط مداین در سال ۱۶ هجری «دل ایران شهر» را به تسخیر مهاجمان در آورد و نبرد نهاوند به سال ۲۲ هجری نقطه پایانی گذاشت بر حیات سیاسی و تاریخی جهان ایرانی که ریشه در اعماق سده‌ها و هزارها داشت. از این پس شاهد هیچ گونه اقدام سازمان یافته و منسجم در برابر اعراب مهاجم نیستیم. ارتش کارآمد ساسانی از هم گسیخت و شاه بی دفاع منزل به منزل به سمت نواحی شرقی‌تر عقب می‌نشست. با مرگ یزدگرد به عنوان نگهبان ایران شهر، شیرازه ملک و دین از هم پاشید و به قول بیرونی «از حزن و اندوه نسبت به قتل یزدگرد و برای تأسف و تهلّف به زوال استقلال ایران بود که ایرانیان مرگ وی را مبدأ تاریخ خود قرار دادند» (بیرونی، ۱۳۶۳: ۵۰). مهاجمان با خود آیینی نو با نام اسلام به همراه آورده بودند که در بسیاری از زمینه‌ها مبانی فکری ایرانی را تحت تأثیر قرار می‌داد و بر همین پایه فصل جدیدی را در تاریخ ایران پی‌ریزی کرد که با نام تاریخ ایران بعد از اسلام شناخته شده است. این مقطع از تاریخ ایران با خصوصیات و ویژگی‌های مبتنی بر فرهنگ عربی و آموزه‌های اسلامی در برابر دنیای باستانی ایران فهمیده شد.

این که عصر دوم حیات تاریخی ایران تا چه حد وام‌دار دوره نخست است؟ محل مناقشه بسیاری بوده است. لمبتون ضمن تأیید نوعی تداوم بنیادی، سقوط سلسله ساسانی را آغازگر نظام نوینی در ایران می‌داند که پذیرش دین اسلام از سوی ایرانیان خط تمایز اصلی را میان دو

دوره ترسیم می کند (لمبتون، ۱۳۷۲: ۷-۸). اما فرای میان دو دوره ی تاریخ ایران پیش و پس از اسلام یک ارتباط و به هم پیوستگی متشکلی می بیند که تا قرن سوم هجری تداوم داشته و بر این باور است که فتوحات تازیان را نباید پایان دوره ی باستانی ایران تلقی کرد (فرای، ۱۳۶۳: ۲۰-۱۸). واقعیت این است که فرایند تداوم و تحول اندیشه ایرانی در دوره ی اسلامی امری کاملاً نسبی و بسته به زمان و مکان و در حوزه های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اداری متفاوت بوده است. به طور مسلم عواملی چون وضعیت جغرافیایی مناطق، حیات تاریخی، قابلیت های حفظ پیوند با گذشته باستانی، چگونگی فتح و ارتباط با خلافت همگی در کیفیت نسبی این فرایند مؤثر بوده اند. از این رو با در نظر گرفتن موارد فوق چند کانون عمده ای که قابلیت بیشتری نسبت به سایر مناطق برای حفظ و تداوم بنیان های اندیشه سیاسی ایران شهری داشته اند را می توان بازشناخت که یکی از مهمترین آنها ایالت پارس است. پارس به جهت نقشی که در تبیین و بازتولید مفاهیم و مبانی نظری اندیشه سیاسی ایران شهری ایفا نمود، اهمیتی بسزا دارد و این به جهت موقعیتی بود که این سرزمین در تاریخ و خاطره ی جمعی ایرانیان داشت. مؤلف حدود العالم در مورد این ناحیه می نویسد: «ناحیتیست کی مشرق وی ناحیت کرمان است و جنوب وی دریای اعظم و مغرب رود طابست کی میان پارس و خوزستان بگذرد و بعضی از حدود سپاهانست و شمال وی بیابان پارس است از کرگس کوه و اندروی شهرهای بسیارست و مردمانی بسیارند و ناحیتی است آبادان و توانگر و با نعمت های گوناگون و جای بازرگانان و اندر وی کوهها و رودهاست و مستقر خسروان بوده است» (حدود العالم، ۱۳۴۰: ۱۳۰). پارس از دیرگاه و از عهد اساطیری و کیانی همواره از مراکز عمده پشاهی و فرمان رویی به شمار می رفته است، چنان که مسعودی می گوید: «اقامت گاه کیومرث استخر پارس بود» (مسعودی، ۱۳۶۵: ۸۲). لفظ پارس گاهی به مفهوم کلیت ایران استعمال و در مواقعی نیز به معنی بخشی از ایران تصور شده است. در شاهنامه وقتی نودر از افراسیاب شکست می خورد به فرزندان خود طوس و گستههم فرمان می دهد تا به پارس عزیمت و در آن جا به پاسداری از ایران و خاندان شاهی بپردازند. در این جا «پارس» بخشی از ایران است و معنی عام ایران را ندارد:



### شما را سوی پارس باید شدن شبستان بیاوردن و آمدن

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱، ۲۰۳)

سپاه افراسیاب که به پارس اعزام می‌شوند به سختی شکست می‌خورند و به نظر می‌رسد از این پس پارس قرارگاه پادشاهی ایران شده باشد. به روایت دینوری «زاب» (زو) از همین سرزمین پارس ظهور کرده، پس از خلع افراسیاب خود را پادشاه می‌خواند و از این پس در عهد کیانیان مقرر حکومت پادشاهان کیانی می‌شود (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۲-۲۴۰). فردوسی نیز روایت می‌کند که پس از پیروزی کی قباد بر افراسیاب و پیمان مصالحه‌ای که با او می‌بندد به پارس روانه می‌شود، چرا که استخر نشستگاه کیان بوده است:

از آن جا سوی پارس اندر کشید که در پارس بد گنج‌ها را کلید  
نشستگاه آن گه به استخر بود کیان را بدان جایگه فخر بود

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۱، ۲۴۱)

منابع دوره اسلامی همگی بر این که شهر استخر از قدیم مستقر خسروان بوده است، تأکید دارند و حتی در مواردی آن را با روایت‌های اسلامی در آمیخته‌اند. جیحانی در اشکال العالم می‌گوید: «شهریست میانه و فراخی آن اندازه میلی باشد و آن قدیم ترین شهرهاست از فارس و معروف ترین آن، زیرا که پادشاهان قدیم در آنجا نشسته‌اند. و روایت می‌کنند که سلیمان (ع) از طبریه بامداد بیرون آمدی و شبانگاه به اصطخر آمدی و بدان جا مسجدیست معروف به سلیمان...» (جیحانی، ۱۳۶۸: ۱۱۵).

در دوران تاریخی نیز شاهنشاهان هخامنشی که موفق به ایجاد نخستین امپراتوری جهانی شدند از همین سرزمین برخاسته و در آن بسیاری از میراث گرانبهای خود چون شهرها، کاخ‌ها، بناها، کتیبه‌ها، نقش برجسته‌ها و قبور را که می‌توانست الگویی برای آیندگان باشد به یادگار گذاشتند. در عصر اشکانی گرچه پارس اهمیت خود را از حیث مرکزیت سیاسی از دست داد، ولی همواره به صورت ایالتی ممتاز که حکم رانان محلی آن از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بودند، باقی ماند. اردشیر بابکان بنیان‌گذار شاهنشاهی ساسانی که در شهر استخر پرستار معبد آناهیتا بود، با عصر دشخدایی اشکانیان به مخالفت برخاست. وی با برپایی یک دستگاه قدرتمند حکومت مرکزی، ارتقای آیین زرتشت به دین رسمی کشور و تبیین واژه ایران و

ایران شهر به عنوان مفهوم سیاسی و فرهنگی، توانست هویتی جدید برای ایرانیان پدید آورد که به نحوی با پارس در پیوند بود. سیاست اردشیر و جانشینانش سبب شد تا پارس به کانون هم‌گرایی نیروهای مختلف جامعه اعم از خانواده سلطنتی، خاندان‌های قدیم، اشراف، روحانیون زرتشتی، فرماندهان نظامی، دیوان سالاران و دهقانان بلند مرتبه تبدیل شود. تجمع این گروه‌های انسانی در مرکز سیاسی - فرهنگی شاهنشاهان ساسانی، آن را به منشأ تولید اندیشه و باورهای ایرانی بدل کرد. از بعد مذهبی نیز پارس یکی از قطب‌های آیین زرتشتی محسوب شده و آتشکده کاریان که آتش پادشاهان را نگهداری می‌کرد در آن قرار داشت. وجود چنین شرایطی به این سرزمین امکان داد تا در دوره اسلامی نیز بیش از دیگر نقاط قادر به حفظ و بازتولید سنت‌های دینی باشد و احساسات ملی را بازتاب دهد. ابن حوقل که در قرن چهارم می‌زیسته، در این باره می‌نویسد: «و زرتشتیان در فارس بیشتر از نقاط دیگر هستند، زیرا که مرکز فرمان‌روایی و ادیان و کتاب‌ها و آتشکده‌های آنان در آنجاست و در زمان ما نیز مردم وارث همان امور هستند» (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۵۹).

منابع تاریخی و جغرافیایی دوره اسلامی گوشه‌هایی از این توانایی را به تصویر کشیده و نشان می‌دهند که حتی تا قرون پنجم و ششم هجری نیز کانون تداوم اندیشه ایران شهری در این ایالات پا برجا بوده‌اند. وجود قلعه‌های مستحکم و غیر قابل نفوذ که در منابع جغرافیایی به آن اشاره شده است، این روند را تسهیل می‌کرد. ابن حوقل می‌گوید: «بیشتر شهرهای فارس دارای قلعه‌های محکم و حصارهایی استوار و بلند است که هیچ مقتدری از راه قهر و غلبه آنها را نتوانسته به تصرف در آورد. در فارس بیش از پنج هزار قلعه تنها در کوه‌ها وجود دارند که به شهر نزدیک نیستند» (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۴۱).

آثار معماری و سنگ نگاره‌های هخامنشی و ساسانی در سراسر پارس، تصویری دل‌انگیز از شکوه و عظمت گذشته باستانی به بینندگان عرضه می‌کرد و موجب حیرت آن‌ها می‌شد. مؤلف حدود العالم در مورد استخر می‌نویسد: «... و اندر وی بناها و نقش‌ها و صورت‌های قدیم است و او را نواحی بسیارست و اندر وی بناهاست عجیب کی آن را مزگت سلیمان خوانند و...» وی همچنین در خصوص بیشاپور می‌گوید: «شهریست توانگر و از گرد وی یکی باره است، شاپور خسرو کرده است و اندر وی دو آتشکده است که آن را زیارت کنند و به

نزدیک وی کوهی ست که بر آن کوه صورت هر ملکی و موبدی و مرزبانی که پیش از وی بوده است نگاشته است و سرگذشت‌های ایشان بر آن جای نیشته است» (حدود العالم، ۱۳۴۰: ۳-۱۳۱). وجود این آثار می‌توانست الهام بخش کسانی باشد که قرن‌ها بعد از آن دیدن می‌کردند، چنان که عضدالدوله دیلمی پس از بازدید از تخت جمشید و دیگر بناها تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفت.

تا قرن چهارم و پنجم هجری هنوز اندیشه و فرهنگ زرتشتی در پارس غلبه داشته است. زرتشتیان بزرگ‌ترین گروه اهل ذمه را تشکیل داده و از نفوذ و مقام ولایی برخوردار بوده‌اند. به گفته‌ی مقدسی آن‌ها آزادانه و بدون علامت و نشانه اهل ذمه (غبار) در رفت آمد بودند، آدابشان به کار برده می‌شد و به هنگام جشن‌های نوروز و مهرگان بازار را آذین می‌بستند و به سرور و شادی می‌پرداختند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲، ۶۴۰). به قول صاحب فردوس المرشدیه در قرن پنجم در کازرون گبرها چندین بار مسجدی را که شیخ مرشد ساخته بود ویران کردند. تعداد زرتشتیان به حدی بود که در درگیری‌ها بر مسلمانان غلبه یافته و آنان را مجبور به برگزازی نماز در صحرا می‌نمودند (محمود بن عثمان، ۱۳۳۳: ۸-۲۶).

فعالیت موبدان زرتشتی در آتشگاه‌های متعدد که به قول جیحانی تعداد آن‌ها «بیشتر از شمار و حفظ است، زیرا هیچ شهری و قصبه‌ای نیست که در آن بسیار آتش‌خانه‌ها نیست»، محیط مناسبی را برای حفظ آثار و متون مذهبی فراهم آورده بودند (جیحانی، ۱۳۶۸: ۱۱۲). موبدان و دانشمندان زرتشتی از سرعلاقه‌ای که به میراث و فرهنگ ایرانی داشتند بسیاری از این آثار را از گزند نابودی حفظ کرده و در بیشتر موارد با استنساخ و بازنگری در متون مزدایی به تصحیح و تکمیل آن‌ها پرداختند. به طوری که مهمترین کتاب‌های زرتشتی در حوزه فقه، اصول اعتقادی و آداب و آیین‌های عبادی چون بندهش و دینکرت در همین ایام و بیشتر به دست موبدان پارس نوشته شدند. در سده‌ی سوم هجری به خاطر فضایی که در عصر مأمون و با فعالیت معتزله پیش آمده بود، روحانیون و اندیشمندان زرتشتی نیز به بحث و تبادل نظر در مبانی فکری خود پرداخته و حتی در مواردی با مسلمانان نیز به مجادله و منظره می‌نشستند. کتاب «گجستک ابالیش» نمونه خوبی از این گونه مباحثات و مناظرات است (تفضلی، ۱۳۷۸: ۶-۱۶۴). دژ ارجان در فارس که اعراب آن را «قلعه الجص» یا «حصن الجص» می‌خواندند یکی

از محافلی بود که چنین رویدادهایی در آن جریان داشت. استخری درباره این دژ می‌گوید: «و دیگر قلعه حص و آن به ناحیت ارجان است و تمامت متوطنان و مقیمان آن جا گبراند و دانشمندان ایشان در آن جا کتاب‌های فرس را درس می‌گویند و آن قلعه‌ای نیک و بلند است» (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۰۴). از گزارش یاقوت در معجم البلدان مشخص می‌شود که این ناحیه در روزگار ساسانی نیز محل درس و تحریر علوم بوده و گروهی که وی آن را «گشته دفتران» خوانده و وظیفه نوشتن و استناخ متون را داشته‌اند در آن سکونت داشته‌اند (محمدی، ۱۳۷۴: ۵۴).

به نظر می‌رسد که چنین دژهایی از مکان‌های اصلی حفظ و نگهداری متون دینی و کتاب‌های تاریخی بوده‌اند که مطالب متنوعی در خصوص اصول اعتقادات ایرانیان و سرگذشت پادشاهان و تصاویر آن‌ها را در بر داشته‌اند. معمولاً در کتب تاریخی علاوه بر سنوات و رویدادهای زمان پادشاهان باستانی، اصول سیاست ورزی و آداب ملک داری ایرانیان و نیز آداب و رسوم درباری و شرح مراتب و وظایف عمال دولتی نگاشته شده بود. مسعودی در خصوص یکی از این کتاب‌ها با نام کهنانه (گهنامه، گاهنامه) چنین می‌نویسد: «پارسیان را کتابی است که آن را کهنانه گویند و در آن مراتب دولتی ایرانیان و عدد این مراتب بنابر ترتیبی که پارسیان داده بودند، ششصد بود...» (مسعودی، ۱۳۶۵: ۱۰۴).

در پارس خاندان‌های ایرانی نیز منشأ خدمات ارزنده‌ای به فرهنگ و تمدن ایرانی شدند. اصولاً در ایران باستان اشراف و خاندان‌های برگزیده مناصب مهم حکومتی را به صورت ارثی عهده‌دار بودند و این رویه لااقل تا قرن چهارم در این ایالت پا برجا بود. ابن حوقل در رابطه با خاندان‌های قدیم پارس می‌نویسد: «در فارس سنتی نیکو و در میان مردم آنجا عاداتی پسندیده است، و آن گرمی داشتن خاندن‌های قدیمی و بزرگ شمردن صاحبان نعمت ازلی است، در این ناحیه خاندان‌هایی هستند که کار دیوان را از روزگار باستان تا کنون به ارث می‌برند». (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۶۰-۵۲). این خاندان‌ها علاوه بر این که میراث کهن ایرانی را حفظ و به آیندگان منتقل می‌کردند، بسیاری از کتب قدیم را نیز نزد خود محفوظ می‌داشتند. مسعودی یکی از این کتاب‌ها را با نام «کتاب الصور» یا «کتاب صورت پادشاهان بنی ساسان» نزد یکی از خاندان‌های استخر یافته است (مسعودی، ۱۳۶۵: ۱۰۶).

منابع از این علاقه مندی به حفظ میراث گذشته حتی در دوران متأخرتر هم شواهدی به دست می‌دهند. در زبده التواریخ آمده است: «پس از چندی سلطان (آلب ارسلان) راه فارس در پیش گرفت و چون به استخر رسید، دژ آن را که سلیمان بن داود ساخته بود گشود و والی آن جا را چونان بزهای کوهی که از کوه به زیر آرند، به زیر آورد. آن گاه خداوند دژ، قدحی از فیروزه به سلطان پیشکش کرد که نام جمشید بر آن بود، نبشته به خط کهن. نیز از گنجینه‌های آن دژ چیزها بیرون آوردند که تابدان هنگام چشمی ندیده و گوشی نشنیده بود» (حسینی، ۱۳۸۰: ۷۶).

### باززایی اندیشه سیاسی ایران شهری در عصر عضدالدوله

در بین سلسله‌های ایرانی قرون اولیه هجری، آل بویه بیش از سایرین در نوزایی اندیشه سیاسی ایرانی اصرار ورزیدند. اما در میان فرمانروایان این خاندان عضدالدوله به عنوان حاکم فارس بیشترین تلاش‌ها را در این زمینه انجام داد و به توفیق هم رسید. عضدالدوله آگاهانه در صدد کسب جاه و مقام یک شاه شاهان «فره‌مند» عصر ساسانی برآمد. از این رو مطابق سنت سیاسی ایرانیان که اصالت خون و نژادگی از الزامات شهرداری محسوب می‌شد، نسب خود را به پادشاهان ساسانی رساند. چنان که مشهور است وی مهلبی وزیر را بر آن داشت تا نسب نامه‌ای برای او تدوین کند و همه سالخورده‌گان دیلم و موبدان و مردم ایران تایید کردند که نسب وی به ساسانیان می‌رسد (فقیهی، ۱۳۷۸: ۱۵-۱۴).

گذشته از خاستگاه دیلمی آل بویه که در رویکرد ایرانی ایشان اثرگذار بوده است، اما آن چه عضدالدوله را بیش از دیگران در این راه با توفیق همراه کرد قطعا به فرمانروایی او در پارس مرتبط است. وی از جانب عمادالدوله به حاکمیت پارس منصوب شد. این سرزمین قرن‌ها محل نضج و تکوین اندیشه ایرانی بود. آثار معماری و سنگ نگاره‌های هخامنشی و ساسانی در سراسر فارس الهام بخش عضدالدوله در تشبث به پادشاهان باستانی بودند. وی در سال ۳۴۴ هجری از تخت جمشید دیدار و به همین مناسبت دو کتیبه بر دیواره‌های آن نقر کرد. در این سفر دو نفر مترجم او را همراهی می‌کرده‌اند. (سامی، بی تا: ۴-۳) می‌توان تصور کرد که این افراد و دیگر کسانی که با اندیشه سیاسی ایرانی و خطوط باستانی آشنا بودند عضدالدوله را از رموز و صحنه نمایش نقش برجسته‌ها که در آنها پادشاهان ساسانی حلقه

شهریاری را از اهورا مزدا دریافت می‌دارند، آگاه کرده باشند. این امر با اندیشه سیاسی اسلام که معتقد است حکومت ریشه الهی دارد و منبع اصلی قدرت خداوند است، مطابقت داشت (لمبتون، ۱۳۸۹: ۳۷). بنابراین عضدالدوله با تلفیق این دو نظرگاه، سعی در کسب فره و مشروعیت لازم برای اعمال حاکمیت بر جامعه‌ای داشت که اینک اسلام و تشکیلات سیاسی برخاسته از آن را پذیرفته بود. پیش از او، امرا و سلاطین صرفاً به دریافت منشور حکومت از جانب خلیفه اکتفا می‌کردند، اما عضدالدوله پا را از این فراتر نهاد و در حضور خلیفه یک مجلس رسمی دیهیم ستانی برگزار کرد. جزییات این مراسم را صابی و ابن جوزی ذکر کرده‌اند. پس از پیروزی عضدالدوله در سال ۳۶۷ هجری بر عزالدوله، وارد بغداد گردید و در حالی که بلند پایگان نظامی، اشراف، قضات و شاهدان او را همراهی می‌کردند به دارالخلافة رفت. سپس خلیفه الطایع به دست خود تاج بر سرش گذاشت و دو لواء به اوداد، لقب «تاج المله» را به وی بخشید و متن عهد در همان مجلس قرائت شد، در صورتی که پیش تر هیچ یک از این موارد متداول نبود، سپس عضدالدوله آن چنان که سوار بر اسب بود از دار الخلافه خارج شد (ابن جوزی، ۱۴۱۲ق: ۱۳، ۲۵۳ / صابی، ۱۳۴۶: ۶۳-۵۹) بخش‌هایی از این مراسم با مراسم در یافت حلقه و عصای پادشاهی توسط اردشیر اول از اهورا مزدا که در نقش رجب و نقش رستم تصویر شده است قابل مقایسه است (کریستن سن، ایران در...، ۱۳۷۴: ۴۰-۱۳۹) در این نقوش نشان اردشیر یک دیهیم است، یعنی فر شاهی به شکل حلقه‌ای با نوارهای آویخته، که احتمالاً پس از پیروزی بر اردوان پنجم برای خود بر گزیده است (هینتس، ۱۳۸۵: ۸۷). در این مراسم نیز خلیفه تاج بر سر عضدالدوله گذاشت چنان که در دوره ساسانی رسم شده بود که موبد اعظم تاج بر سر پادشاه می‌گذاشت (بروسیوس، ۱۳۸۹: ۲۰۹).

بدین ترتیب عضدالدوله علاوه بر احیای سنت‌های شاهنشاهی ساسانی، در اندیشه پی ریزی یک سلطنت واقعی بود. این امر با خلع ید از خلیفه عباسی و بکارگیری عنوان «شاهنشا» کاملاً روشن است. نخستین بار عنوان شاهنشا را متنبی شاعر عرب که به فارس آمده بود در سال ۳۵۴ هجری در قصیده‌ای که در مدح عضدالدوله سرود رسماً به کار برد:

ابا شجاع بفارس عضدالدو      له فنا خسرو شهنشاهها

(متنبی، ۱۴۱۷: ۴۱۶)

مقدسی اندکی پس از مرگ عضدالدوله گزارش می‌دهد که: «خلفا مورد عنایت و توجه نبودند و کسی به رای و نظر آنان اعتنایی نمی‌کرد» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۳۱). بنابراین عضدالدوله با فرو کاستن مقام خلیفه در حد یک روحانی معنوی که در خدمت قدرت سیاسی اوست، در اوج اقتدار فرمانروایی اش و در سال ۳۷۰ هجری رسماً لقب شاهنشاه را بر سکه‌ها ضرب کرد. اتخاذ این عنوان وی را برتر از خلیفه قلمداد می‌کرد. (کرون، ۱۳۸۹: ۳-۳۷۱) ابوحیان توحیدی می‌نویسد: «هو الیوم شاه الملوک» یعنی عضدالدوله امروز شاه شاهان است (فقیهی، ۱۳۴۷: ۵۳). فر و شکوه مقام شاهی در الفاظی که شاه برای خود به کار می‌گرفت متظاهر می‌گشت (کریستن سن، وضع ملت و...، ۱۳۷۴: ۱۲۳). پناه خسرو، هنگامی که فرمانروای فارس بود لقب عضدالدوله را از خلیفه دریافت کرده بود. وی در سال ۳۶۷ هجری با ورود به بغداد و پس از تشریفات ویژه لقب «تاج المله» را از الطایع درخواست و در میان امیران او نخستین کسی بود که دو لقب از خلیفه دریافت کرد (صابی، ۱۳۴۶: ۵۹ و ۷۲). این لقب می‌توانست نشان دهنده علاقه او به تاج و تاج وران باستانی باشد (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۲، ۴۱۷). بدین سان عضدالدوله موقعیت و پایگاه شاهنشاهان ساسانی می‌یابد و همه الزامات و کارکردهای آن را واجد می‌گردد، چنان که ابن نباته می‌گوید:

ملوک بنی ساسان تزعم انه  
له حفظ اسرارها و عقودها  
فتاها و مولاها و وارث مجدها  
وسیدها ان کان رب سیودها

یعنی: «شاهنشاهان ساسانی آنچه وصیت و سر داشتند برای تو به جا گذاشتند، تو جوانمرد و مولا و جانشین عظمت ساسانی هستی» (شاه حسینی، ۱۳۷۲: ۳۰-۲۹). این روند در راستای اعاده شاهنشاهی ایرانی و احیای سنت‌های ساسانیان صورت می‌پذیرفت. عضدالدوله در سال ۳۵۹ هجری در شیراز و به تقلید از پدرش مدالی ضرب کرد که بر روی آن تصویر شاه با تاجی به شکل تاج‌های ساسانی برسر دارد و عبارت «فر شاهنشاه فزون باد» در کنار آن حکک گردیده است. (کرمر، ۱۳۷۵: ۵-۸۳) این تصویر و عبارت آشکارا با سکه خسرو دوم که تصویر شاه بر روی سکه نقش شده و واژه «روز افزون» در پشت سکه حکک شده در پیوند است. (سود آور، ۱۳۸۴: ۹-۳۷) بر روی سکه بوران دختر خسرو دوم نیز «بوران فره افزود» درج شده است (دریایی، ۱۳۹۱: ۲-۸۱).

در فرایند تکوین اندیشه سیاسی ایران شهری با پذیرش آیین زرتشت، دین یاری نیز به عنوان یکی از مهمترین خویشکاری‌های شه‌ریار ایران شهر مطرح می‌شود. از این رو پادشاهان علاوه بر باورمندی به دین که امری شخصی بود، حامیان و مروجان دین هم محسوب می‌شدند. این امر با ایجاد پرستش گاهها، حمایت از راست کیشان و جلوگیری از بدعت در دین صورت می‌پذیرفت. البته دین نیز در خدمت مشروعیت بخشیدن به قدرت سیاسی قرار می‌گیرد، لذا دین و شه‌ریاری بنیادی یگانه می‌یابند و نبود شه‌ریاری به بد دینی و بد دینی به نا استواری شه‌ریاری می‌انجامد. این پیوند، شه‌ریار ایرانی را به عنوان اصلی‌ترین دین ورز و دین یار در جامعه معرفی می‌کند که سعادت و کمال معنوی جامعه به کارکردهای او بستگی دارد. به گفته کرمر نظریه همزاد پنداری دین و سلطنت در عصر آل بویه رایج و به تحقق نیز رسیده بود (کرمر، ۱۳۷۵: ۷۷). بهترین دلیل برای اثبات این مدعا سخنان خود عضدالدوله در این رابطه است. ابن سعدان که در دوران حکومت عضدالدوله «عارض الجیش» بود و پس از آن در سال ۳۷۳ هجری وزارت پسرش صمصام‌الدوله را یافت، می‌گوید: «ولهذا قال ملکنا (عضدالدوله) الفاضل: الدین والملک أخوان، فالدین أس، والملک حارس، فما لا اس له فهو مهدوم، و ما لا حارس له فهو ضائع» (توحیدی، ۱۴۲۵: ۱، ۱۸۰). یعنی دین و ملک برادرند، دین بنیاد است و ملک حارس، هرچه بنیاد از دست دهد نابود می‌شود و هرچه حارس نداشته باشد از دست رود. این سخن وی آشکارا بازتاب گفته‌ی اردشیر ساسانی و نشان دهنده رسوب اندیشه ایرانی در ذهن او است.

### نتیجه‌گیری

اندیشه سیاسی ایران شهری بازتاب دهنده آرای ایرانیان در حوزه سیاست، فرمان‌روایی و ملک‌داری است. این دستگاه فکری نمونه‌ای خاص از نظام سیاسی را در عصر باستان ارائه کرد که برای سده‌ها به عنوان الگوی مطلوب در اداره سرزمین ایران شناخته می‌شد. باور به حاکمیت الهی و همزاد پنداری دین و دولت محورهای اصلی این نظریه سیاسی را تشکیل می‌دادند. با فروپاشی امپراتوری ساسانی بسیاری از مبانی اندیشه سیاسی ایران شهری در تقابل با آموزه‌های اعراب مهاجم در معرض خطر نابودی قرار گرفت، اما این به معنی نبود شدن اندیشه



قوام یافته و منسجم ایرانیان در حوزه سیاست و ملک داری نبود؛ بلکه این نظام فکری از طریق مبادی فرهنگی و با تلاش بخشی از اقشار مردم در جریان بود. روند تداوم و بازیابی اندیشه سیاسی ایران شهری در دوره اسلامی محدود به مکان جغرافیایی خاص، مقطعی مشخص در تاریخ ایران دوره اسلامی و یا مختص به فرد یا گروه معینی نیست، بلکه فرایندی است که در بستری جغرافیایی با نام ایران و از همان آغازین سال‌های فروپاشی شاهنشاهی ساسانی شکل گرفته و همه ی اقشار و طیف‌ها در آن به ایفای نقش پرداخته‌اند. البته منظور ارائه ی طریقی که در آن همه ی عناصر به یک اندازه اثر گذار بوده باشند، نیست؛ بلکه عواملی چون وضعیت جغرافیایی مناطق، حیات تاریخی، قابلیت‌های حفظ پیوند با گذشته باستانی، چگونگی فتح و ارتباط با خلافت همگی در کیفیت نسبی این فرایند مؤثر بوده‌اند. با مطالعه و بررسی در ماهیت هر یک از عوامل مذکور در می‌یابیم که برخی از نواحی ایران از ظرفیت و توانایی بیشتری برای حفظ و بازتولید مفاهیم اندیشه سیاسی ایران شهری داشته‌اند. یکی از مراکز که قابلیت قابل توجهی برای این امر داشت ایالت پارس بود. موقعیت جغرافیایی، خاستگاه اساتیری، سابقه تاریخ سیاسی، وجود نمادهای حکومتی و تجمع حافظان سنت سیاسی ایرانی در این ناحیه بهترین فرصت را برای پایداری اندیشه سیاسی ایران شهری فراهم آورد. بر همین اساس در دوره آل بویه و بویژه در زمان عضدالدوله که برای سال‌ها در این ایالت فرمانروایی داشت بیشترین توفیق در راه باززایی بنیان‌های اندیشه سیاسی ایران شهری حاصل شد. به نظر می‌رسد که تجمع روحانیون زرتشتی، اشراف و دهقانان بیشترین نقش را در صیانت از میراث ایرانی در پارس بر عهده داشته‌اند.

## منابع

- ۱- ابن جوزی، ابی الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، (۱۴۱۲)، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، درسه و تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه
- ۲- ابن حوقل، (۱۳۶۶)، صوره الارض (سفرنامه ابن حوقل)، (ترجمه جعفر شعار)، تهران، امیر کبیر چاپ دوم

- ۳- ابی حیان توحیدی، (۱۴۲۵)، الامتاع و المؤانسه، هیثم خلیفه الطعمی، بیروت، المكتبه العضریه
- ۴- اصطخری، ابو اسحاق ابراهیم، (۱۳۷۳)، ممالک و مسالک، (ترجمه محمد بن عبدالله تستری)، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار
- ۵- اصفهانی، حمزه بن حسن، (۱۳۶۷)، تاریخ پیامبران و شاهان، (ترجمه جعفر شعار)، تهران، امیر کبیر، چاپ دوم
- ۶- المتنبی، ابوالطیب احمد بن حسین، (۱۴۱۷)، دیوان المتنبی، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات
- ۷- اینوسترانتسلف، کنستانتین، (۱۳۵۱)، تحقیقاتی درباره ساسانیان (ترجمه کاظم کاظم زاده)، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۸- بروسیوس، ماریا، (۱۳۸۹)، ایرانیان باستان، (ترجمه مانی صالحی علامه)، تهران، ثالث
- ۹- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۶۳)، آثار الباقیه، (ترجمه اکبر دانا سرشت)، تهران، امیر کبیر، چاپ سوم
- ۱۰- تفضلی، احمد، (۱۳۷۸)، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، سخن، چاپ سوم
- ۱۱- جیحانی، ابوالقاسم بن احمد، (۱۳۶۸)، اشکال العالم، (ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب)، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، تهران، آستان قدس رضوی
- ۱۲- حدود العالم من المشرق الی المغرب، (۱۳۴۰)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران
- ۱۳- حسینی، صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی، (۱۳۸۰)، زبده التواریخ: اخبار امراء و پادشاهان
- ۱۴- سلجوقی، (ترجمه رمضان علی روح الهی)، تهران، انتشارات ایل شاهسون بغدادی
- ۱۵- دریایی، تورج، (۱۳۹۱)، ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان، (ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی)، تهران، کتاب پارسه

- ۱۶- دینوری، احمد بن داود، (۱۳۸۱)، اخبار الطوال، (ترجمه محمود مهدوی دامغانی)، تهران، نشر نی، چاپ پنجم
- ۱۷- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۱)، فردوسی و هویت شناسی ایرانی، تهران، طرح نو
- ۱۸- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۳)، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ج ۲
- ۱۹- سامی، علی، (بی تا)، «یاد بود دیدار پادشاهان از تاجر کاخ داریوش بزرگ در تخت جمشید»، مجله هنر و مردم، شماره ۱۴۸
- ۲۰- سود آور، ابوالعلا، (۱۳۸۴)، فره ی ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان، تهران، نشر نی
- ۲۱- شاه حسینی، ناصرالدین، (۱۳۷۲)، سیر فرهنگ ایرانی، بی جا، دانشگاه بین المللی امام خمینی
- ۲۲- صابی، ابوالحسن هلال بن محسن، (۱۳۴۶)، رسوم دارالخلافه، تصحیح میخائیل عواد، (ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی)، تهران، بنیاد فرهنگ ایران
- ۲۳- فرای، ریچارد نلسون، (۱۳۶۳)، عصر زرین فرهنگ ایران، (ترجمه مسعود رجب نیا)، تهران، سروش، چاپ دوم
- ۲۴- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، شاهنامه، تصحیح ژول مول، دیباچه جهانگیر افکاری، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ ششم
- ۲۵- فقیهی، علی اصغر، (۱۳۷۸)، تاریخ آل بویه، تهران، سمت
- ۲۶- -----، (۱۳۴۷)، شاهنشاهی عضدالدوله، تهران، مطبوعاتی اسماعیلیان
- ۲۷- کارنامه اردشیر، (۱۳۶۹)، به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران، نشر مرکز
- ۲۸- کرم، جوئل ل، (۱۳۷۵)، احیای فرهنگی در عهد آل بویه، (ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی
- ۲۹- کرون، پاتریشیا، (۱۳۸۹)، تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام، (ترجمه مسعود جعفری)، تهران، سخن

۳۰- کریستن سن، آرتور امانوئل، (۱۳۷۴)، وضع ملت و دولت و دربار در دوره ی شاهنشاهی ساسانیان، (ترجمه مجتبی مینوی)، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم

۳۱- -----، (۱۳۷۴)، ایران در زمان ساسانیان، (ترجمه رشید یاسمی)، تهران، دنیای کتاب، چاپ نهم

۳۲- لمبتون، آن.کی. اس، (۱۳۷۲)، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، (ترجمه یعقوب آژند)، تهران، نشرنی

۳۳- -----، (۱۳۸۹)، دولت و حکومت در اسلام (سیری در نظریه سیاسی فقهای مسلمان - از صدر اسلام تا قرن سیزدهم)، (ترجمه محمد مهدی فقیهی)، تهران، شفیعی، چاپ چهارم

۳۴- لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ، (۱۳۷۲)، تمدن ایران ساسانی، (ترجمه عنایت الله رضا)، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ سوم

۳۵- محمدی، محمد، (۱۳۷۴)، فرهنگ ایرانی، تهران، توس، چاپ سوم

۳۶- محمود بن عثمان، (۱۳۳۳)، فردوس المرشديه فی اسرار الصمدیه، به کوشش ایرج افشار، تهران، کتابخانه دانش

۳۷- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۶۵)، مروج الذهب و معادن الجواهر، (ترجمه ابوالقاسم پاینده)، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۳۸- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، (۱۳۶۱)، احسن التقاسیم، (ترجمه علینقی منزوی)، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ج ۲

۳۹- نامه تنسر به گشنسب، (۱۳۵۴)، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، خوارزمی، چاپ دوم

۴۰- هینتس، والتر، (۱۳۸۵)، یافته‌های تازه از ایران باستان، (ترجمه پرویز رجیبی)، تهران، ققنوس